

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱، صص ۱۶۰-۱۸۲

درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری*

سید مهدی مسبوق
استادیار دانشگاه بوعلی سینا
علی عزیزی
کارشناس ارشد دانشگاه بوعلی سینا
محمد آهی
استادیار دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

ابوالعلاء معری شاعر و حکیم سده چهارم و پنجم هجری از نامدارترین شاعران ادب عربی است که از حیث پرداختن به مسایل اجتماعی و بازگویی واقعیت‌های روزگار خود، نقد بی‌پروای طبقات مختلف جامعه؛ از جمله صاحبان قدرت و بیان رابطه متقابل حاکم و رعیت یکی از سرآمدان ادبیات تعلیمی (didactic) در زبان عربی به شمار می‌رود. سعدی شیرازی نیز به اعتبار بوستان و گلستان و نصیحت‌الملوک از نام‌آورترین پدید آورندگان ادبیات تعلیمی در زبان فارسی است که از هیچ فرصتی برای نقد اخلاق عامه و بیان کژیهای صاحبان قدرت دریغ نکرده است. پژوهش حاضر بر آن است که در چشم‌اندازی تطبیقی و با نگاهی جامعه‌شناختی به بررسی رویکردهای سیاسی این دو شاعر سترگ و نگرش آنها به مقوله حکومت و حاکمان و وظایف متقابل حاکم و رعیت بپردازد و اندیشه‌های سیاسی آنها را در سه زمینه پند و اندرز حاکمان، انتقاد از حاکمان و پند و اندرز مردم بررسی و تحلیل کند. از نتایج این پژوهش بر می‌آید که هر دو شاعر نگاهی اصلاح‌طلبانه به رفتار و منش صاحبان قدرت و مردم دارند و گاه با پند و اندرز و گاه با نقد و نکوهش در پی اصلاح زمامداران و آشنا نمودن آنان با مبانی انسانی، اصول دینی و اخلاقی هستند با این تفاوت که لحن انتقادهای سعدی از حاکمان نرم، ملایم و نصیحت‌آمیز است؛ در حالی که لحن انتقادهای معری بر خلاف سعدی تند و بی‌پروا و گاه تهاجمی است.

کلمات کلیدی

ادبیات و سیاست، ادبیات تطبیقی، سعدی شیرازی، ابوالعلاء معری.

* تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۱/۱۰/۱۱

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: smm.basu@yahoo.com

۱. تعریف مسأله

در میان بزرگان ادب تازی نام ابوالعلاء معری به دلیل زندگی همراه با عزلت، ویژگیهای شخصیتی، رویکرد فکری، پرداختن به مسائل اجتماعی روزگار خود همواره در میان ادب دوستان و پژوهشگران ادب عربی نامی آشنا و مورد توجه بوده است. او در دیوان «لزومیات» - که مشهورترین اثر منظوم شاعر و حاصل نزدیک به نیم قرن عزلت اوست - به مضامین مرسوم در ادب عربی چون غزل، مدح، فخر، رثا و هجا نپرداخت و هرگز شعر را در خدمت تمایلات نفسانی و مطامع شخصی خود قرار نداد؛ بلکه آن را وسیله‌ای برای بیان افکار و ابراز عقاید اصلاح‌طلبانهٔ خود دربارهٔ مسائل دینی، اجتماعی و اخلاقی به کار گرفت. ویژگی منحصر به فرد این شاعر حکیم و ادیب فرزانه، نگاه موشکافانه و اندیشمندانهٔ او نسبت به هستی و جامعهٔ بشری است؛ از این رو، افکار خود را - که از تدبّر و تأمل در ادیان، مذاهب و اخلاق افراد جامعه نشأت می‌گیرد - با جرأت و شهامت تمام ابراز می‌داشت و بدعتها و انحرافات طبقات مختلف جامعه از جمله صاحبان قدرت را به باد انتقاد گرفته و گوشزد می‌کرد.

با توجه به نظر برخی پژوهشگران که بر پیوند و رابطهٔ تنگاتنگ ادیب با جامعه و محیط پیرامون خود تأکید می‌ورزند و بر این باورند که «آثار ادبی همواره محصول و مولود حیات اجتماعی است» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۴۴) و هر نویسنده و شاعر یکی از صداهای روزگار خویش است؛ (امین، ۱۳۸۴: ۴۴) بحق باید گفت اشعار معری آینهٔ تمام‌نمای واقعیتهای جامعهٔ اوست که بازگو‌کنندهٔ آرا و افکار وی نسبت به اوضاع سیاسی، فکری و اجتماعی حاکم بر عصر او به شمار می‌آید.

در میان بزرگان ادب فارسی نیز شاید کمتر ادیبی به اندازهٔ سعدی به مسائل اجتماعی پیرامون خود و بیان واقعیتهای جامعه پرداخته است؛ بطوری که آثار او از جمله گلستان بازگو‌کنندهٔ وقایع عصر مغول است که شاعر در آن به نقد و نصیحت اقشار مختلف جامعه از جمله شاهان و زمامداران پرداخته و کژیهای آنان را گوشزد کرده است؛ از این روست که غلامحسین یوسفی در مقدمهٔ تصحیح گلستان می‌گوید: «گلستان تجلی اوضاع اجتماعی عصر سعدی است». (یوسفی، ۱۳۶۸: ۳۳) سعدی در نوشته‌ها و سروده‌های خود تلاش می‌کند به مثابهٔ مصلحی اجتماعی تمامی افراد و قشرهای جامعه را با فضایل اخلاقی و مبانی انسانی آشنا سازد و وظایف هر طبقه را به آنها گوشزد نماید تا از این رهگذر به جامعهٔ آرمانی مورد نظر خود دست یابد.

باری، هر دو شاعر از پدید آورندگان ادبیات تعلیمی (didactic) در زبان عربی و فارسی به شمار می‌روند که شعر را وسیله‌ای برای نقد طبقات مختلف اجتماعی عصر خود همچون پادشاهان، درویشان، زاهدان، صوفیان، فقیهان و ... قرار دادند. پژوهش حاضر بر آن است که در چشم اندازی تطبیقی و بر اساس مکتب ادبی فرانسه به بررسی

۱۶۲ / درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

اندیشه‌های سیاسی مشترک این دو شاعر نامی بپردازد تا از این رهگذر به پرسشهای زیر پاسخ گوید:

۱. نحوه نگرش سعدی و معری به مقوله‌ی سیاست و سیاستمداران چگونه است؟
۲. رویکرد سیاسی آنها در قبال حکومت رویکردی اصلاح‌طلبانه است یا رویکردی انقلابی و تهاجمی؟
۳. کیفیت تأثر سعدی از معری چگونه است؟

۲. پیشینه پژوهش

در باب شخصیت، شعر و ادبیات به جای مانده از ابوالعلاء معری کتابها، مقالات و پایان‌نامه‌هایی متعدد به زبان‌های عربی، فارسی و ... نوشته شده است. شخصیت، ادبیات و اندیشه سعدی نیز همواره مورد توجه پژوهشگران خاور و باختر بوده و هست؛ لیکن تنها پژوهشی که به مقایسه و تطبیق برخی از موضوعات و مضامین مشابه در ادبیات این دو ادیب نامی پرداخته است، مقاله عبدالامیر چناری با عنوان «نقد و بررسی اندیشه‌ها و تعبیر مشترک در آثار ابوالعلاء معری و سعدی» است که در پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (شماره ۵۷، بهار ۱۳۸۷) به چاپ رسیده است؛ اما پژوهش حاضر به بررسی اندیشه‌های مشترک سیاسی آنها در دو زمینه انتقادهای اجتماعی و اندیشه‌های حکمی و اخلاقی پرداخته است.

۳. اوضاع سیاسی عصر معری

روزگار معری (۳۶۳-۴۴۹هـ) از نظر سیاسی یکی از بدترین و آشفته‌ترین دوران حکومت عربی-اسلامی است که در آن حاکمیت عربی بر اثر عیاشی و خودکامگی حاکمان دچار از هم گسیختگی و تفرقه گردید و در عرصه سیاسی حکومت‌های کوچک مستقلی پدیدار شدند و حکومت مرکزی رو به ضعف نهاد؛ بطوری که در سال ۳۲۳ هجری بغداد به دست آل بویه افتاد. آنان از خاندان دیلمیان بودند که در ایران حکومت تأسیس کردند و توانستند خلیفه عباسی را به اطاعت خود درآورند. علاوه بر آل بویه حکومت علویان در طبرستان، سامانیان در ماوراءالنهر، آل سبکتکین در افغانستان و شمال هند، حمدانیان در حلب و موصل، اخشیدیان در مصر، ادریسیان در شمال آفریقا و سپس فاطمیان در مصر و شام و قسمتی از شبه جزیره عرب به قدرت رسیدند و به این ترتیب حکومت عباسی به دولت‌های کوچک مستقلی تقسیم شد که پیوسته در نزاع و درگیری به سر می‌بردند. از میان این حکومتها، معری با سه حکومت حمدانی، فاطمی و مرداسی هم‌عصر بود و این سه حکومت با زادگاه او «معه‌النعمان» واقع در جنوب حلب در سوریه در ارتباط بود. او همچنین معاصر حکومت آل بویه بود که در نوزده ماه اقامت خود در بغداد با آن ارتباط داشت. «پس بدیهی است که این مسائل در روحیه

و ادبیات شاعر حساس و اندیشمندی چون معری تأثیر گذاشت و باعث شد علیه حاکمانی که در ظاهر فرشتگان رحمت و در باطن ابلیسانی بیش نبودند، خشم بگیرد. (کیالی، ۱۹۴۵: ۱۸۳) اگر چه ابوالعلاء بیشتر عمر خود را در عزلت و تدریس و ارشاد سپری کرد، با مردم، دستکم مریدان و شاگردان خویش، تعامل داشته و از طریق آنان با زندگی و اوضاع سیاسی و اجتماعی آشنا می‌شده و از مشکلات اقتصادی مردم و ظلم و ستم حاکمان و کارگزاران آنان آگاهی می‌یافته است؛ بنابراین خواسته یا ناخواسته این امور در او اثر گذاشته و جزوی از دانسته‌های ذهنی او شده است.

باری، نابسامانی اوضاع سیاسی و به تبع آن اوضاع اقتصادی و اجتماعی در تکوین فلسفهٔ معری و شکل‌گیری افکار او تأثیری بسزایی داشت و باعث شد بر سیاستمداران و دولتمردان خشم گرفته و به انتقاد از آنان برخاسته و انزجار خود را از بی‌تدبیری و بی‌خردی آنان به صراحت فریاد زند:

يَسُوْسُونَ الْأُمُورَ بِغَيْرِ عَقْلِ
فَأَفَّ مِنْ الْحَيَاةِ وَأَفَّ مِنْنِي
فَيُنْفَذُ حُكْمَهُمْ وَيُقَالُ سَاسَهُ
وَمِنْ زَمَنٍ رَنَاسَتُهُ خَسَاسَهُ

(معری، ۲۰۰۱: ۵۶۰/۱)

ترجمه: «با بی‌خردی تدبیر امور را به دست گرفته‌اند و دستورهای آنان اجرا می‌شود و سیاستمدار نامیده می‌شوند/ وای بر زندگی و وای بر من و روزگاری که فرومایگان ریاست آن را بر عهده گرفته‌اند!»

ابوالعلاء زمامداران و دولتمردان را عامل شیوع فتنه و فساد و حاکمیت ظلم و ستم می‌دانست و از عیش و نوش حاکمان و جنگ و خونریزیهای پی در پی و عدم ثبات و امنیت دستگاه حاکم به فغان می‌آمد:

حَدِيثُ فَوَاجِرٍ وَ شَرَابِ خَمْرٍ
وَمَهْلِكُ دَوْلَةٍ وَ قِيَامِ أُخْرَى
وَقَتْلِي يُطْرَحُونَ لَأَمْ عَمْرٍو
كَذَاكَ الدَّهْرُ أَمْرٌ بَعْدَ أَمْرٍ

(همان، ۴۵۶)

ترجمه: «از فسق و فجور و شراب‌خواری و قتل و کشتار کفتار صفتان سخن می‌گویم/ و فروپاشی حکومتی و برپایی حکومتی دیگر، آری روزگار همواره چنین بوده است.»

۴. اوضاع سیاسی عصر سعدی

با نگاهی به تاریخ سیاسی ایران، به این نکته اذعان خواهیم داشت که قرن هفتم؛ یعنی قرنی که سعدی در آن می‌زیسته است، از بدترین دوره‌های تاریخ این مرز و بوم بوده یا بهتر بگوییم جهان اسلام بدترین شرایط ممکن را از سر گذرانده است؛ چرا که مغولان قسمت شرقی ایران را -که جزیی از جهان اسلام بود- صحنهٔ تاخت و تاز خود قرار داده بودند و در سمت غرب نیز جنگهای طولانی، ناامنی بسیاری برای مسلمانان ایجاد کرده بود. هجوم مغولان به ایران کشور را به صحنهٔ تراژدیکی تبدیل کرده بود. قتل،

۱۶۴/ در آمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

غارت، ویرانی، سوزاندن کتابها گوشه‌ای از جنایات این قوم بدوی بود. در این دوران، خوارزمشاهیان بر قسمت اعظم سرزمین ایران تسلط داشتند و شرق فارس تا کرمان و خلیج فارس نیز در تصرف پادشاهان محلی دیگری به نام ملوک شبانکاره بود و «به این صورت ایران به صورت ملوک الطوائفی اداره می‌شد که این حکومت‌های به وجود آمده در تمام دوران سیاسی از یک شباهت کلی برخوردار بودند و آن نوعی حکومت مطلقه و متکی بر انتصاب یک شخص واحد بوده است». (ظهیری ناو، ۱۳۸۷: ۱۰۳) در این دوران سرزمین ایران که روزگاری در اوج آبادانی به سر می‌برد «پر از ویرانگریها، پریشانیها، نگرانیها، ناله دلخراش مادران و کودکان، کشتارهای چندین هزار نفری، آهنگ سم ستوران مغولان، هتک حرمتها، دربه‌دریها، حقارتها، جنگ و گریزها، بی‌ثباتیها، ناامیدیها، افسوسها و صدها جلوه نامرادی و نگون‌بختی است». (حمیدی، ۱۳۷۹: ۱۱۷) از این روست که سعدی هم از ناپایداری روزگار شکوه کرده و راهی جز جلای وطن و دوری گزیدن از این آشفتگیها نمی‌بیند:

برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم جهان در هم افتاده چو موی زنگی
(سعدی، ۱۳۸۶: ۷۵۵)

که به حمله غیاث‌الدین برادر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و بی‌سامانی آن سامان اشاره دارد.

او نیز چون ابوالعلاء همواره از نابسامانی و آشفتگی سیاسی عصر خود شکوه می‌نمود:
جهان بگشتم و آفاق سر به سر دیدم به مردمی که گر از مردمی اثر دیدم
کسی که تاج زرش بود در صبحا به سر نماز شام و را خشت زیر سر دیدم
(همان، ۷۶۸)

درست است که سعدی پس از بازگشت از سفر و مراجعت به شیراز و پس از آنکه صحبت مشایخ بزرگ را دریافته بود، در خانقاه و رباط ابوعبد الله سکنی گزید؛ ولی به هیچ عنوان از حال همنوعان خود بی‌خبر نبود و بهترین شاهد این گفتار آثار خود اوست که در آن به هر بهانه‌ای به وعظ و ارشاد قشرهای جامعه بخصوص پادشاه پرداخته است؛ چنانکه صادق همایونی در مقاله «فولکلور و گلستان سعدی» در این باره می‌نویسد: «نکته اساسی و مهم درباره گلستان گفته نشده است و آن پیوند حیرت‌انگیز و ذاتی و عجیبی است که با محیط و زندگی روزمره مردم داشته و دارد». (همایونی، ۱۳۷۹: ۱۴۲)

۵. اندیشه‌های سیاسی سعدی و معری

مقصود ما از اندیشه‌های سیاسی این دو شاعر، موضع‌گیری آنها در قبال حکومت و حاکمان و جایگاه و وظایف هریک از آنها از نگاه این دو شاعر است و نه لزوماً نوع

حکومت؛ چرا که این دو شاعر هرگز به دنبال تعیین نوع حکومت نبوده و جزو رجال سیاسی و نظریه‌پردازان سیاسی نیز نیستند و نظرهای آنان در قبال سیاست و سیاستمداران نیز تنها برگرفته از رویکرد اصلاح‌طلبانهٔ آنها نسبت به تمامی طبقات جامعه است؛ لذا اندیشه‌های سیاسی و نگاه آنها به مقولهٔ حکومت و وظایف هر یک از حاکمان و مردمان را در سه زمینه می‌توان دسته‌بندی نمود: نخست، پند و اندرز حاکمان که در آن حاکمان را به بی‌اعتنایی به تاج و تخت و در مقابل به عدالت‌ورزی و مردم‌مداری و عبرت‌گیری از پیشینیان فرا می‌خوانند. دوم، انتقاد از حاکمان که در آن لحن آن دو بخصوص معری تند و کوبنده می‌شود و ستم‌پیشگی و عشرت‌طلبی حاکمان و برآشفستگی آنان از پند و نکوهش را به باد انتقاد می‌گیرند. سوم، پند و اندرز مردم به دوری از صاحبان قدرت و پرهیز از تملق‌گویی حاکمان و یادآوری وظایف هر یک از حاکم و رعیت در قبال یکدیگر که در ادامه به بررسی و تحلیل نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

۱. ۵ پند و اندرز حاکمان

۱. ۱. ۵ بی‌ارزشی تاج و تخت

اولین نکته‌ای که در نگاه آنها به مقولهٔ حکومت و حاکمان جلب توجه می‌کند، بی‌ارزش و بی‌اعتبار دانستن تاج و تخت و قدرت سیاستمداران است، لذا به کرات پادشاه را به تقوا پیشگی دعوت می‌نمایند؛ چنانکه معری در بیت زیر تاج واقعی را که مایهٔ زینت و زیور آدمی است، تقوای الهی دانسته می‌گوید:

التاجُ تقوی الله لا ما رَصَّعوا لیكونَ زیناً للأمیر التائج

(معری، ۲۰۰۱: ۲۲۵)

ترجمه: «تاج، تقوای الهی است نه آنچه تزیین نموده و بر سر پادشاه نهاده‌اند.» و سعدی نیز نه تنها توانگری را مایهٔ برتری نمی‌داند، توانگران را محتاج‌ترین مردمان دانسته است:

درویش و غنی بنده این خاک و درند و آنان که غنی‌ترند محتاج‌ترند

(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۰)

و در جای دیگر حکایتی را نقل می‌کند که پادشاهی به دیدهٔ تحقیر به درویشان نظر کرد، یکی از آنان بدو گفت: «ای پادشاه ما در این دنیا به جیش از تو کم‌تریم و به عیش خوشتر و به مرگ برابر و به قیامت بهتر». (همان: ۸۶)

۲. ۱. ۵ لزوم نظارت بر کار عاملان و کارگزاران

از جمله اموری که ابوالعلاء از حاکمان می‌خواهد آن را مطمح نظر قرار دهند و در رعایت آن بکوشند، نظارت بر کار عاملان و کارگزاران است. او معتقد است، اگر روزی

۱۶۶ / در آمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

پادشاهی عادل هم بر مسند قدرت تکیه زند، حاجبان و اطرافیان او را از عدل و داد باز می‌دارند؛ لذا حاکم باید در انتخاب کارگزاران و حاجبان نهایت دقت را مبذول دارد:

ما لی أری الملکَ المحبوبَ یمنعُهُ أن یفعلَ الخیرَ مُنَّعٌ و حُجَّابٌ؟

(معری، ۲۰۰۱: ۸۶/۱)

ترجمه: «چه شده است که حاجبان و پاسبانان، پادشاه محبوب را از نیکی و احسان باز می‌دارند؟»

سعدی نیز در این امر با معری همداستان است و از پادشاهان می‌خواهد در گماشتن والیان و کارگزاران و حاجبان نهایت دقت را اعمال نمایند که مبادا این کارگزاران رعیت آزاری کنند و به مردم ستمی روا دارند که بی‌تردید گناه چنین ظلم و ستمی متوجه خود پادشاه است؛ لذا خطاب به ابوبکر سعد زنگی و دیگر امیران خوشگذران می‌گوید:

چنان خسب کآید فغانت به گوش اگر داد خواهی برآرد خروش
که نالد ز ظالم که در دور توست؟ که هر ظلم کو می‌کند جور توست

(سعدی، ۱۳۸۶: ۵۰۷)

وی دربان و حاجب درگاه پادشاه را چون سگان هاری می‌داند که کمر به رعیت آزاری بسته‌اند:

در میر و وزیر و سلطان را بی وسیلت مگرد پیرامن
سگ و دربان چو یافتند غری این گریانش گیرد آن دامن

(همان، ۴۷)

و خیرخواهانه از پادشاهان می‌خواهد جایی نشینند که «اگر دادخواهی فغان بردارد با خبر باشند که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهمات رعیت به سمع پادشاه برسانند.» (همان، ۸۰۴)

و در جای دیگر از پادشاه می‌خواهد که «ارکان دولت و اعیان حضرت را یکان یکان مشرف نهانی برگمارد، تا نیک و بد هر یک معلوم کند و تخلیطی که رود پوشیده نماند» و «عامل مردم آزار را عمل ندهد که دعای بد بدو تنها نکنند.» (همان، ۸۰۷)

حال باید پرسید آیا سعدی خود بارها شاهد این ظلم و دراز دستی بر رعیت نبوده که این چنین بر سر پادشاه فریاد می‌زند؟ آیا اگر این چنین نبود سعدی اینقدر بر این موضوع تأکید می‌کرد؟ بی‌گمان چنین بوده است که یکی از نصایح اساسی سعدی که به کرات بدان پرداخته همین نظارت بر کار عاملان و کارگزاران بوده است که در این زمینه می‌گوید:

خدای ترس را بر رعیت گمار که معمار ملک است پرهیزگار

(همان، ۱۹۵)

ارزش این نصیحت سعدی وقتی آشکار می‌شود که از فساد و زد و بندهای فردی و گروهی در سراسر ادارات دولتی و در تمام نقاط دنیا ردپایی می‌بینیم.

۱.۳. ۵ لزوم عبرت حاکمان از پیشینیان

معری بر لزوم توجه پادشاه بر ناپایداری ملک و قدرت تأکید می‌کند و از او می‌خواهد از سرنوشت پیشینیان عبرت گیرد که هزاران چون او آمده و رفته‌اند:

أيا واليَ المصرِ لا تَظلمَنَّ فكمَ جاءَ مثلكَ ثمَّ انصرفَ

(معری، ۲۰۰۱: ۷۰/۲)

ترجمه: «ای والی شهر بیداد مکن که بسیار چون تو آمدند و رفتند.»

ابوالعلاء وقتی می‌بیند که ظلم و ستم در تمامی ارکان حکومت رخنه کرده است و مردم از آن رنج می‌برند، علیه آنان می‌خروشد و حق مردم را مطالبه می‌نماید و از آنان می‌خواهد با مردم با رأفت و عدالت رفتار نمایند. گاه بصراحت زمامداران را با کلام کوبنده و زبان آتشین خود نکوهش و به فساد و ظلم آنان اشاره می‌کند و حکام بی‌لیاقت را هجو می‌گوید:

ألم تَرِنِي و جَمِيعَ الأَنَامِ في دولَةِ الكَذِبِ الذَّائِلِ
مَضَى قَبيلُ مِصرٍ إلى رَبِّهِ و خَلَى السِّيَاسَةَ لِلخَائِلِ

(همان: ۲۵۳/۲)

ترجمه: «مگر نمی‌بینی که من و هم‌نوعانم همگی در حکومتی دروغ پرداز و فرومایه گرفتار آمده‌ایم. / حاکم شهر بمرد و سیاست را برای جانشینی متکبر و مغرور فرو نهاد.» سعدی نیز عینا همین مفاهیم را در گلستان و بوستان در قالب حکایت و داستان آورده و از پادشاه می‌خواهد که اندکی در کار گذشتگان تأمل کند و از سرنوشت آنان پند گیرد، با این تفاوت که سعدی در تمثیلهای خود به سرنوشت پادشاهان ایران باستان استشهاد می‌کند؛ چنانکه در بوستان از زبان مجنون و شوریده‌ای عجمی خطاب به انوشیروان می‌سراید:

چنین گفَت شوریده‌ای در عجم به کسری کای وارث ملک جم
اگر ملک بر جم بماندی و تخت تورا کی میسر شدی تاج و تخت

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

و در جای دیگر، در بوستان پای جمشید را به میان می‌کشد و تصویری متفاوت از جمشید شاهنامه ارائه می‌دهد و او را حکیمی معرفی می‌کند که زبان به نصیحت دارد:

شنیدم که جمشید فرخ سرشت به سرچشمه‌ای بر به سنگی نوشت
بر این چشمه چون ما بسی زدند برفتند چون چشم بر هم زدند
گرفتیم عالم به مردی و زور و لیکن نبردیم با خود به گور

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۰۳)

همچنان که در حکایتی از گلستان از نوشته های روی تاج کیخسرو یاد می‌کند:
چنانکه دست به دست آمده است ملک به ما به دستهای دیگر همچنین بخواهد رفت
(همان، ۵۴)

دریاب کنون که نعمت هست به دست لیکن دولت و ملک می‌رود دست به دست
(همان، ۵۶)

۴. ۱. ۵ یادآوری حاکمان دادگر

ابوالعلاء گاه در اشعار خود تأسف می‌خورد که چگونه به جای حاکمان صالح، ظالمانی فاسق بر مسند قدرت تکیه زده‌اند که حاصل دسترنج مردمان را به تاراج می‌برند. البته او هرگز آشکارا نامی از این حاکمان صالح نمی‌برد، هر چند که به نظر منظور او خلفای راشدین است که گاه از آنان به نیکی یاد می‌کند:

يَكْفِيكَ حُزْنًا ذَهَابُ الصَّالِحِينَ مَعًا وَ نَحْنُ بَعْدَهُمْ فِي الْأَرْضِ قُطَّانُ
سَاسَ الْأَنْبَاءِ شَيَاطِينُ مُسَلِّطَةٌ فِي كُلِّ مِصْرٍ مِنَ الْوَالِيْنَ شَيْطَانُ
مَنْ لَيْسَ يَحْفَلُ خُمْصَ النَّاسِ كُلَّهُمْ إِنْ بَاتَ يَشْرَبُ خَمْرًا وَ هُوَ مِيطَانُ
(معری، ۲۰۰۱: ۳۹۵/۲)

ترجمه: «همین حزن و اندوه تو را بس که حاکمان صالح برفتند و ما پس از آنان در این سرای منزل گزیدیم. / شیطان صفتانی بر مردم سلطه یافته‌اند و در هر شهری ابلیسانی چون خود گماشته‌اند. / با آز و طمع غرق می‌گساری و شکم‌بارگی‌اند و به شکمهای خالی مردمان اهمیتی نمی‌دهند.»

سعدی نیز وقتی ظلم و ستم زمامداران را می‌بیند، بی‌درنگ یادی از پادشاهان دادگری؛ چون انوشیروان، فریدون و کیخسرو می‌کند:

به نقل از او ستادان یاد دارم که شاهان عجم کیخسرو و جم
ز سوز سینه فریاد خواهان چنان پرهیز کردند که از سم
(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۷۵)

و در جایی دیگر، می‌نویسد:

رَحِمَ اللَّهُ مَعْشَرَ الْمَاضِينَ که به مردمی قدم سپردندی
راحت جان بندگان خدای راحت جان خود شمردندی
کاش آنان چو زنده می‌نشوند باری این ناکسان بمردندی
(همان، ۷۶)

۵. ۱. ۵ لزوم خدمتگزاری به مردم

ابوالعلاء گاه ابیاتی بر زبان می‌آورد که نشان دهنده اعتقاد عمیق او به وظیفه حاکمان در قبال مردم است؛ چه او آنان را خادم مردم دانسته نه سرور و سالار ایشان؛ لذا به دفعات

صاحبان قدرت را به رعیت‌نوازی و رعایت حق و حقوق مردم دعوت می‌کند و وقتی که از ظلم و ستم آنان به ستوه آمده، پند و اندرزهای خود را کارساز نمی‌بیند، زبان به شکوه می‌گشاید:

مُلُّ الْمَقَامِ فِكْمِ أَعَاشِرِ أُمَّةٍ
أَمْرَتْ بِغَيْرِ صَلاَحِهَا أَمْرًاؤُهَا
ظَلَمُوا الرِّعِيَّةَ فَاسْتَجَاؤُهَا كَيْدَهَا
فَعَدُّوا مَصَالِحَهَا وَ هُمْ أَجْرَاؤُهَا

(معری، ۲۰۰۱: ۵۶/۱)

ترجمه: «از اقامت در اینجا خسته و ملول شدم، تا کی با مردمانی معاشرت کنم که امیرانشان بر خلاف مصلحت آنان فرمان می‌رانند. / در حق مردم ستم نموده و مکر و فریبشان را جایز شمردند و مصالحشان را زیر پا گذاردند؛ حال آنکه آنان خادمان مردمند.»

چنین ابیاتی در اشعار معری، باعث شده که برخی پژوهشگران اندیشهٔ سیاسی معری را مطابق جریانهای سیاسی و نظامهای حکومتی عصر حاضر بدانند؛ چنانکه طه حسین در مقام بررسی رابطهٔ ابوالعلاء با سیاست پس از ذکر دو بیت فوق، اندیشهٔ سیاسی او را چنین تبیین می‌کند: «از این ابیات می‌فهمیم که معری قائل به حکومت سلطنتی و وراثتی نیست؛ بلکه همچون جمهوری خواهان به انتخابات و بیعت معتقد است.» (حسین، بی تا: ۲۸۴)

یکی دیگر از پژوهشگران، پا را از این نیز فراتر گذاشته و معری را به سبب آنچه در مورد سلاطین و پادشاهان گفته، دمکرات و متجدد و ترقی خواهی دانسته است. او در این سخن خود به این بیت معری استناد می‌کند:

إِذَا مَا تَبَيَّنَا الْأُمُورَ تَكشَّفَتْ
لَنَا وَ أَمِيرُ الْقَوْمِ لِلْقَوْمِ خَادِمٌ

(معری، ۲۰۰۱: ۲۷۹/۲)

ترجمه: «اگر در امور نیک بنگریم خواهیم دید که امیر هر قومی خدمتگزار آن قوم است.»

وی در ادامه می‌گوید: «اگر این بیت به زبان انگلیسی نوشته شود خواننده گمان می‌کند اشعار میلتون است که در قرن هفدهم میلادی سروده شده است.» (نکدی، ۱۹۴۵: ۱۲۸) اما حقیقت این است که ابوالعلاء در این ابیات دنبال تعیین نوع حکومت نیست؛ بلکه فقط نظر خود را در مورد حکومت و وظیفهٔ آن در برابر مردم بیان می‌کند و تفاوتی نمی‌کند، این حکومت سلطنتی باشد یا جمهوری؛ زیرا حاکم در نظر او در برابر مردم مسؤول است. لذا مرتبط دانستن اندیشه‌های ابوالعلاء با نظریه‌های سیاسی غربی چندان صائب به نظر نمی‌رسد؛ چه آراء و اندیشه‌های ابوالعلاء برگرفته از قرآن کریم و سنت است. در حقیقت، هنگامی که او از ظلم و جور و رنج رعیت سخن می‌گوید، از فقدان

۱۷۰/ در آمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

مبادی و اصولی می‌گوید که اسلام به آن فراخوانده و در قرآن کریم آمده و پیامبر اسلام (ص) نیز همان شیوه را برگزیده است؛ چنانکه امام علی (ع) در تبیین شرایط زمامداری، حکومت را تنها شایسته کسانی دانسته که دارای سه شرط توانمندی، علم و عدالت، باشند و از دید آن حضرت ملاک و معیار تصدی حکومت شایستگی است و انتخاب گروه یا شخصی خاص و به صورت موروثی ملاک اداره حکومت نیست: «أیها الناس! إنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ: أَي مَرْدَمِ سِزَاوَرْتَرینِ مَرْدَمِ بِهٖ أَمْرِ خِلَافَتِ تَوَانِمَنْدَتَرینِ مَرْدَمِ بِهٖ أَنْ وَ أَكَاہِ تَرینِ فَرْدَ بِهٖ أَمْرِ اللَّهِیِّ دَرِ اَیْنِ زَمینِہٖ اسْت.» (خطبه: ۱۷۳)

سعدی نیز بارها به لزوم خدمتگزاری به رعیت اشاره نموده و حاکمان و زمامداران را از خودکامگی نهی کرده است و پادشاهان واقعی را مردم می‌داند نه حاکمان؛ زیرا معتقد است که پادشاهی بی وجود رعیت غیرممکن است؛ حال آنکه رعیت بدون وجود پادشاه میسر است، پس این پادشاهان‌اند که محتاج خلق و رعیت هستند. (نک: سعدی، ۱۳۸۶: ۸۱۳) و در نصیحة الملوک در بیان وظایف زمامداران می‌گوید: «پادشاهان و لشکریان از بهر محافظت رعیت‌اند تا دست تطاول قوی را از ضعیف کوتاه گردانند، چون دست قوی، کوتاه نگردانند و خود دراز دستی روا دارند، مرین پادشاه را فایده نباشد، لاجرم بقایبی نکنند.» (سعدی، ۱۳۸۶: ۸۱۲) و نیز در این زمینه در گلستان می‌آورد:

پادشاه پاسبان درویش است گر چه رامش به فر دولت است
گوسپند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت است

(همان، ۵۶)

از نگاه سعدی مادامی که پادشاه بتواند به وظیفه خود در حفظ رعیت عمل کند، مقام وی مشروع و موجه است و همین معنا را در آخرین حکایت باب اول چنین آورده است که اسکندر مقدونی کلید جهاننداری خویش را در رعایت دو اصل دانسته است: «هر مملکتی را که گرفتم رعیتش نیازردم و نام پادشاه جز به نیکویی نبردم».

طرفه اینکه پژوهشگران آثار سعدی نیز همچون پژوهشگران آثار معری در تبیین اندیشه سیاسی سعدی اختلاف نظر دارند؛ بگونه‌ای که برخی او را طرفدار نظام پادشاهی و برخی دمکرات و متجدد دانسته‌اند؛ چنانکه هانری ماسه او را طرفدار نظام پادشاهی دانسته و در مقابل، عباس میلانی توجه سعدی به زبان عامه را از نخستین نشانه‌های دموکراسی خواهی سعدی می‌داند و سپس می‌افزاید اینکه سعدی در کتاب خود و بخصوص در فصل اول کمتر به آیه و حدیث رجوع می‌کند، ناشی از آن است که وی به حکومت «ظلم الهی» معتقد نیست و مشروعیت حکومت را فقط در گرو خواست مردم می‌داند. (میلانی، ۱۳۸۷: ۹۳-۹۴) ایرج وامقی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «شجاعت

اخلاقی سعدی در آثارش» می‌نویسد: «باید دانست که سعدی نیز چون دیگران جز نظام موجود نظام دیگری نمی‌شناخته است و تمامی کوشش او در این پندنامه‌ها، تبدیل کردن سلاطین خودکامه به مستبدان عادل بود». (وامقی، ۱۳۷۹: ۵۹)

اما به نظر می‌رسد سعدی در اندیشه‌های سیاسی خود صراحتاً مشخص نمی‌کند که نظام حکومت وراثتی، پادشاهی یا بر پایهٔ بیعت و شورا باشد و اگر هم به کرات از پادشاه و شرایط آن و لزوم عدالت‌محوری و بنده‌نوازی او سخن می‌گوید، به دلیل این است که او در آن دوران، نظامی جز حکومت پادشاهی نمی‌شناخته است و به هیچ روی نمی‌توان او را مؤید نظام پادشاهی دانست.

۶. ۱. ۵ یاد آوری وظایف حاکم در قبال مردم

از آرای ابوالعلاء در مورد رابطهٔ بین حاکم و رعیت چنین استنباط می‌شود که او به دنبال نظامی است که رعیت را در امور مملکت صاحب حق بداند. از این رو، برای رعیت حقوقی بر حاکم و برای حاکم وظایفی بر پایهٔ رعایت انصاف و داد متصور است. به باور او حاکم باید خود را خادم مردم بداند؛ ولی این خدمتگزاری او رایگان هم نیست؛ چرا که مردم در ازای این خدمت باید مالیات پردازند و حاکم نیز در ازای آن باید آسایش و امنیت را برای آنان فراهم آورد؛ لذا آنچه خشم معری را برانگیخته این است که مردم در عصر او مالیات می‌پردازد؛ ولی از امنیت برخوردار نیستند:

و أری ملوکاً لا تحوطُ رعیهً فعلامٌ تُؤخذُ جزیهً و مکوسٌ

(معری، ۲۰۰۱: ۵۵۷/۱)

ترجمه: «پادشاهانی را می‌بینم که از (مال و جان) رعیت محافظت نمی‌کنند، پس برای چه از آنان باج و خراج می‌ستانند؟»

او معتقد است که اگر حاکمان امنیت مردم را تأمین نکنند، حق گرفتن مالیات و خراج را ندارند و وظیفهٔ آنان خدمت‌رسانی به مردم و تأمین منافع آنان است نه اینکه از روی لطف و ترحم این کار را بکنند. آنان در واقع با دریافت جزیه و خراج خدمتگزار رعیت شده‌اند. پس ظلم و ستمشان به هیچ روی قابل پذیرش نیست؛ از این روست که فریاد بر آورده، انزجار خود را از حاکمان عصر خود، اینچنین بیان می‌کند:

مُلُّ المَقَامِ فِکُمْ أَعَاشِرُ أُمَّةٍ أَمَرْتُ بِغَیْرِ صَلَاحِهَا أَمْرًاؤُهَا (همان: ۵۶/۱)

ترجمه: «از اقامت در اینجا خسته و ملول شدم تا کی با مردمانی معاشرت کنم که امیرانشان بر خلاف مصلحت آنان فرمان می‌رانند.»

سعدی نیز بارها وظیفهٔ حاکمان در قبال رعیت را مورد تأکید قرار داده و از جملهٔ این وظایف را برقراری امنیت و آسایش دانسته است؛ چنانکه در نصیحهٔ الملوک می‌گوید: «کام و مراد پادشاهان آنگاه حلال باشد که دفع بدان از رعیت بکند چنانکه شبان دفع

۱۷۲/ درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

گرگ از گوسفندان و اگر نتواند که بکند، مزد شبانی حرام می‌ستاند». (سعدی، ۱۳۸۶: ۸۰۶)

و حاکمان با دریافت باج و خراج و مالیات از مردم، همانطور که خزانه خود را پر می‌کنند و احتیاجات خویش برطرف می‌سازند، موظفند در قبال آن امنیت و آسایش مردم را فراهم آورند و آنان را از تجاوز دشمنان محفوظ دارند:

چو دشمن خسر روستایی برسد	ملک باج و ده یک چرا می‌خورد؟
مخالف خرش برد و سلطان خراج	چه اقبال ماند در آن تخت و تاج؟
شهی که حفظ رعیت نگاه دارد	حلال باد خراجش که مزد چوپانیست
وگر نه راعی خلق است زهر مارش باد	که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانیست

(همان، ۵۲۰)

«و مروّت آن باشد که چون از کس خیری دیده باشد، منت آن بر خود بشناسد و حق آن به جای آورد و پادشاه را این دولت و حرمت از وجود رعیت است». (همان، ۸۲۰)

۷. ۱. ۵ پرهیز از نفرین ستمدیدگان

ابوالعلاء بارها حاکمان را از آه و نفرین مظلومان بیم می‌دهد؛ چه به باور او سوز دل ستمدیدگان بساط تاج و تخت آنها را در هم خواهد پیچید:

خَفَ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَهِيَ سَرِيعَةٌ طَلَعَتْ فِجَاءً بِالْعَذَابِ النَّازِلِ
عَزَلَ الْأَمِيرُ عَنِ الْبِلَادِ وَ مَا لَهُ إِلَّا دَعَاءٌ ضَعِيفٌ مِنْ عَازِلٍ

(معری، ۲۰۰۱: ۲۴۰/۲)

ترجمه: «از نفرین مظلوم حذر کن که بی‌درنگ فرو می‌آید و عذابی سخت نازل می‌کند/ امیری از امارت برکنار شد و چیزی جز نفرین مظلوم او را بر کنار نکرد.» سعدی نیز بارها همین مضمون را در سخنان خود مورد تأکید قرار داده و پادشاهان را از سوز دل مسکینان و اشک کودکان و ناله پیر زنان بر حذر داشته است؛ با این تفاوت که او بر خلاف معری -که بیشتر روحیه انقلابی و تهاجمی دارد- سعی می‌کند، با هشدار و نصیحت حاکمان را متنبه سازد؛ چنانکه در بوستان اشاره می‌کند:

خرابی کند مرد شمشیر زن	نه چندان که درد دل طفل و زن
چراغی که بیوه زنی برفروخت	بسی دیده باشی که شهری بسوخت

(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۹۵)

بیندیش از آن طفلک بی پدر و ز آه دل درد مندش حذر

(همان، ۲۰۲)

و در گلستان همین مضمون را چنین بیان می‌کند:

آتش سوزان نکند با سپند آنچه کند سوز دل دردمند

(همان، ۴۹)

و در نصیحهٔ الملوک برای توصیهٔ حاکمان می‌گوید: «چندان که از زهر و مکر و غدر و فدایی و شبیخون بر حذرست، از درون خستگان و دل شکستگان و دعای مظلومان و نالهٔ مجروحان بر حذر باشد». (همان، ۸۱۳) و «حمله‌ی مردان و شمشیرگران آن نکند که نالهٔ طفلان و دعای پیرزنان». (همان، ۸۱۶)

۲. ۵ انتقاد از حاکمان

۱. ۲. ۵ انتقاد از ستم‌پیشگی حاکمان و کارگزاران

ابوالعلاء در اشعار خود دستگاه حاکم را از زوایای مختلفی مورد نقد قرار داده و به چالش کشیده است. یکی از مواردی که بسیار مورد توجه او بوده و یکی از محورهای اصلی اندیشه‌ی سیاسی اوست؛ فقدان عدل و انصاف در میان حاکمان و اطرافیان آنان است. او معتقد است عدل و انصاف در میان حاکمان از بین رفته و ظلم و ستم حاکم شده و رأفت اسلامی و عطوفت انسانی رنگ باخته و خشونت و قساوت جایگزین آن شده است:

يا مُلُوكَ الْبِلَادِ فُزْتُمْ بِنَسْءِ الْغَمْرِ وَالْجَوْرِ شَأْنَكُمْ فِي النَّسَاءِ

(معری، ۲۰۰۱: ۶۴/۱)

ترجمه: «ای پادشاهان این سرزمین عمری دراز یافتید و در تمامی این عمر به ظلم و ستم به زنان مشغول بودید.»

به عقیدهٔ او ظلم و ستم پادشاهان به خودشان محدود نمی‌شود؛ بلکه این ستم‌پیشگی الگوی سایر والیان و کارگزاران شده و آنان را در ظلم و جور به رعیت جسور نموده است:

إِنْ جَارَتْ الْأُمْرَاءُ جَاءَ مُؤْمَرٌ
كَحَمَائِمٍ ظَلَمْتَ فَنَادَى أَجْدَلٌ
أَعْتَى وَ أَجُورٌ يَسْتَضِيمُ وَ يَكْلَمُ
إِنْ كُنْتَ ظَالِمَةً فَأَيْتِي أَظْلَمُ

(همان، ۲۹۶/۲)

ترجمه: «اگر امیران ظلم و ستم پیشه کنند زیردستان و کارگزاران آن‌ها ستم‌پیشه‌تر و ظالمانه‌تر ظاهر شده و ستم روا می‌دارند و رعیت می‌آزارند/ (داستان ستم‌پیشگی پادشاهان) چون داستان آن کبوترانی است که ظلم و ستم روا داشتند و در پی آن چرخ شکاری (پرنده ای کوچکتر از کبوتر) ندا سر داد که اگر شما ظالمید من ظالم‌ترم.»
سعدی هم در گلستان و بوستان بارها شاهان و صاحبان قدرت را از ظلم و جور بر حذر داشته و فرجام ناگوار آن را گوشزد نموده است:

و گر جور در پادشاهی کنی	پس از پادشاهی گدایی کنی
میازار عامی به یک خرده	که سلطان شبانست و عامی گله
چو پرخاش بینند و بیداد ازو	شبان نیست گرگست بیداد ازو

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۱۰)

او ظلم و ستم پادشاهان را عامل جسارت یافتن وزیران و کارگزاران در ارتکاب ظلم و ستم می‌دانست:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سببی بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

(همان، ۴۴۹)

و در نصیحه الملوک در توصیه به پادشاه می‌آورد: «پادشاه باید داد ستمدیدگان را بدهد تا ستمکاران خیره نگردند که گفته‌اند سلطان که دفع دزدان نکند به حقیقت خود کاروان می‌زند.» (همان: ۸۰۸)

۲.۲. ۵ انتقاد از برآشفتگی حاکمان در مقابله با پند و اندرز ناصحان

معری نیک می‌داند که حاکمان نصیحت پذیر نیستند و چنان در فساد و تباهی غوطه‌ورند که حتی به نصیحت‌های خیر خواهانه او نیز گوش نمی‌سپارند و چه بسا نصیحت بر آنان سنگین آمده، به خشم آیند:

غضبَ الأمير من الملام و هل تری أحداً یفوزُ بعرضه لم یذنس

(معری، ۲۰۰۱: ۵۸۰/۱)

ترجمه: «امیر از نکوهش به خشم آمد و آیا کسی را دیده‌ای که بتواند (پس از نصیحت و نکوهش امیری) آبرویش را از آلودگی پاس بدارد.»

سعدی نیز چون معری کاملاً آگاه است که پند و نکوهش پادشاهان، پر مخاطره و دشوار است. لذا به کرات به واعظان و اطرافیان صاحبان قدرت یادآور می‌شود که

خلاف رای سلطان رای جستن به خون خویش باشد دست شستن

(همان، ۵۷)

شنیدم که از نیکمردی فقیر دل آزرده شد پادشاهی کبیر
مگر بر زبانش حقی رفته بود ز گردنکشی بر وی آشفته بود

(همان، ۲۲۱)

«نصیحت پادشاهان کردن، کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد یا امید زر.» (همان، ۱۷۵)

۲.۳. ۵ انتقاد از عشرت‌طلبی حاکمان

به اعتقاد معری پادشاهان و کارگزارانشان مردم را استثمار می‌کنند و اموال و دارایی‌هایشان را با انواع مالیات و خراج می‌ستانند و به جای اینکه این اموال را در راستای منافع عمومی و برقراری ثبات و امنیت هزینه کنند آن را صرف حفظ مصالح شخصی و تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌نمایند تا به این وسیله زمینه لُهو و لعب خود را فراهم کنند. این پدیده‌هاست که وجدان بیدار معری را تحریک نموده و باعث

می‌شود نه تنها پادشاهان، اطرافیان و کارگزاران آنان را نیز به ظلم و عیاشی و فحاشی متهم نماید:

فَشَأْنُ مُلُوكِهِمْ عَزْفٌ وَ نَزْفٌ وَ اصْحَابُ الْأُمُورِ جُبَاهُ خَرَجَ
وَ هُمْ زَعِيمُهُمْ إِنْهَابُ مَالٍ حَرَامُ النَّهْبِ أَوْ إِحْلَالُ فَرْجِ
(معری، ۲۰۰۱: ۲۲۳/۱)

ترجمه: «کار پادشاهانشان عیش، طرب، جنگ و خونریزی است و زمامداران جملگی مشغول جمع‌آوری باج و خراج‌اند/ و تمامی هم و غم رهبرانیشان به تاراج بردن اموال است و هتک حرمت زنان.»

مُلُوكُنَا الصَّالِحُونَ كُلَّهُمْ زِيرُ نِسَاءٍ يَهْشُ لِلزَّرِيرَةِ
(همان، ۴۷۲/۱)

ترجمه: «پادشاهان نیک کردارمان نیز همگی غرق در زن‌بارگی‌اند و از برای آن به شوق و طرب می‌آیند.»

أَتَعْجَبُ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ أَمْسُوا لِلذَّاتِ النَّفُوسِ عَبِيدٌ قِنٌ
(همان، ۴۵۶/۲)

ترجمه: «آیا از پادشاهان سرزمین (من) که جملگی بندهٔ هواهای نفسانی خویش‌اند در شگفتی؟»

لَقَدْ سَأَسَ أَهْلَ الْأَرْضِ قَوْمٌ تَفْتَتُ أُمُورٌ فَمَا أَلْفَتْ لَهُمْ يَدُ رَاتِقِ
هُمُ هَتَكَو بِالرَّاحِ أَسْتَارَ عَادِلٍ وَ لَمْ يَحْفَظُوا بِالنُّسْكِ حُرْمَةَ نَاتِقِ
(همان، ۹۸/۲)

ترجمه: «تدبیر امور مردم را گروهی به دست گرفتند که آن را تباه نمودند و کسی را یارای اصلاح آن نیست/ آنان با می‌گساری پرده‌ها دیدند و به سخن نکوهشگری نیز گوش نسپردند و از هتک حرمت زنان ابایی نورزیدند.»

سعدی نیز پادشاه هوسران را نکوهش می‌کند و در این باب حکایتی می‌آورد از پادشاهی که می‌خواهد با کنیزک چینی خود جمع شود و کنیزک ممانعت می‌کند، پس پادشاه عصبانی می‌شود و او را به غلام سیاه و زشت رویی می‌سپارد و غلام مهرش می‌جنبد و مهر از او بر می‌دارد و پادشاه شهوتران با اینکه خود این کنیزک را به غلام سیاه بخشیده دستور می‌دهد تا سیاه را با کنیزک دست و پای استوار بندند و از بام جوسق به قعر خندق دراندازند. (سعدی، ۱۳۸۶: ۶۲) اگرچه پادشاه در نهایت پس از اصرار بزرگان از چنین تصمیمی منصرف می‌شود، مقصود، بیان نفس دستور پادشاه است. لذا سعدی دلسوزانه زبان به نصیحت پادشاه می‌گشاید که به ملامتی و سرگرمی عادت نکند و دلچسب و مطرب و بازیگر را همه وقت به خود راه ندهد. (همان، ۸۲۱) و در حکایتی دیگر نقل می‌کند که شبلی - رحمت الله علیه - به مجلس یکی از پادشاهان

۱۷۶ / درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

درآمد، ملک را دید با وزیر به شطرنج بازی مشغول! گفت احسنت شما را از بهر راستی نشانده‌اند بازی می‌کنید! (همان، ۸۰۶)

باری، اگر نگاهی به تاریخ سیاسی ایران ببینیم خواهیم دید که یکی از دلایل سقوط حکومتها، عشرت‌طلبی و خوشگذرانی زمامداران بوده است برای اثبات این مدعا نیازی به جستجوی بسیار نیست، سقوط دولت سترگ هخامنشی زمانی روی می‌دهد که دیگر از تدبیر و سیاست مداری کوروش و داریوش خبری نیست و عامل سقوط دولت غزنوی در زمان مسعود آن قدر عیان است که نیاز به شرح نیست و تاریخ بی‌هقی برای بررسی این موضوع کفایت می‌کند. نیز سقوط دولت صفوی زمانی اتفاق می‌افتد که پادشاهان صفوی از جمله شاه سلطان حسین و شاه سلیمان و... در عشرت‌طلبی و زن-بارگی خود غوطه‌ورند.

۴. ۲. ۵ پند و اندرز مردم

۱. ۴. ۵ لزوم دوری گزیدن از صاحبان قدرت

معری نگاهی یکسان به پادشاه و رعیت دارد و آنها را در اصل انسانیت برابر می‌داند. از این رو، مردمان را از چاپلوسی و ابراز خواری و خفت در برابر صاحبان قدرت بر حذر داشت و خود نیز در دیوان لزومیات هرگز زبان به مدح پادشاهی نگشود و در پی نزدیکی به آنها نبود و علت دوری گزیدن خود از صاحبان قدرت را چنین بیان می‌کند:

و أقصانی من الرؤساء كوني
و كونهم لخالقنا عبیدا

(معری، ۲۰۰۱: ۲۹۲/۱)

ترجمه: «آنچه سبب دوری من از صاحبان قدرت شد این بود که من و آنها هر دو بندگان یک پروردگاریم (و در آفرینش برابر)»

سعدی نیز خدمت کردن به پادشاهان را مایه خواری و مذلت دانسته است و حکایت دو برادر را که «یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازو نان خوردی» چنین بازگو می‌کند: نان خوردن و نشستن به که کمر شمشیر زرین به خدمت بستن:

به دست آهن تفته کردن خمیر
به از دست بر سینه پیش امیر
ای شکم خیره به تایی بساز
تا نکنی پشت به خدمت دوتا

(سعدی، ۱۳۸۶: ۶۰)

در جایی دیگر نیز سعدی همین موضوع را در قالب حکایتی دل‌نشین می‌آورد: چون پادشاهی وزیری را معزول کرد پس از مدتی پادشاه نسبت به او دل‌خوش می‌شود، ولی وزیر قبول نمی‌کند؛ چرا که در سلک درویشان درآمده و پادشاه را گفت: معزولی در نزد خردمندان به ز مشغولی که:

آنان که به کنج عافیت بنشستند
دندان سگ و دهان مردم بستند

۲. ۴. ۵. ۲. ۵. پرهیز از تملق‌گویی حاکمان

معری با اینکه معتقد است حاکم حق و حقوقی بر گردن مردم دارد؛ ولی هرگز موافق تقدیس و تعظیم حاکمان نیست و به شدت مردم را از چنین امری باز می‌دارد:

ما أَجْهَلَ الْأَمَمَ الَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ و لَعَلَّ سَالَفَهُمْ أَضَلُّ وَأَتَبَرُّ
يَدْعُونَ فِي جُمُعَاتِهِمْ بِسَفَاهَةٍ لِأَمِيرِهِمْ فَيَكَاذُ بِيَكِي الْمَنْبَرِ

(معری، ۲۰۰۱: ۳۶۴/۱)

ترجمه: «چقدر بی‌خردند مردمانی که من می‌شناسم و شاید که پیشینیانشان از آنان گمراه‌تر و بی‌خردتر بوده‌اند./ از روی سفاهت و کم‌خردی در نمازهای جمعه چنان برای امیرشان دعا می‌کنند که نزدیک است منبر به گریه آید.»

كَذِبٌ يُقَالُ عَلَى الْمَنْابِرِ دَائِمًا أ فَلَا يَمِيدُ لِمَا يُقَالُ الْمَنْبَرِ

(همان، ۳۶۸/۱)

ترجمه: «همواره بر روی منبرها دروغ‌پردازی می‌کنند. آیا منبر از این سخنان گراف به حرکت در نمی‌آید؟»

و از این روست که بدترین پادشاه را کسی می‌داند که از مردم می‌خواهد او را تعظیم و تقدیس نمایند:

و مِنْ شَرِّ الْبَرِيَّةِ رَبُّ مُلْكٍ يُرِيدُ رَعِيَّةً أَنْ يَسْجُدُوا لَهُ (همان، ۱۱۰/۲)

ترجمه: «بدترین مردمان پادشاهی است که از مردم می‌خواهد در برابر او سجده کنند.»

يُعَزِّزُ الْمَلِكُ تَوْقِيرًا وَ حَقًّا لَهُ عَلَى الْمَأْتَمِ تَأْدِيبًا وَ تَعْزِيرًا (همان، ۳۶۰/۱)

ترجمه: «پادشاه را احترام می‌گذارند و بزرگ می‌دارند؛ حال آنکه به سبب گناهانش سزاوار تنبیه و توبیخ است.»

از جمله مواردی که مورد انتقاد معری واقع شده، اطلاق القاب و عناوینی چون المعتمصم بالله و المطيع لله و المتوكل على الله و الطاهر بالله است که در آن روزگار مرسوم بوده است. لذا در نقد این عناوین و مخالفت با چنین القابی می‌گوید:

و كَذَاكَ يُدْعَى طَاهِرًا مِنْ كُلِّهِ نَجَسٌ وَ يُفْقَدُ فِي الْأَنَامِ الطَّاهِرُ

(همان، ۳۶۹/۱)

ترجمه: «و این چنین کسی - که سر تا پا پلیدی است - طاهر نامیده می‌شود؛ حال آنکه در میان مردمان پاک و طاهری نمی‌یابی.»

سعدی نیز به پادشاه هشدار می‌دهد که به تملق‌گویی دروغین عده‌ای در انجمنها و مجالس دل خوش ندارد:

چه سود آفرین بر سر انجمن پس پرده نفرین کنان پیر زن

(سعدی، ۱۳۸۶: ۳۹)

۱۷۸ / در آمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

و مردمان را از تعظیم و خدمت‌گذاری پادشاهان نهی می‌کند و در حکایتی از زبان مردی - که برادرش را از خدمت پادشاه نهی کرد - چنین می‌آورد:

به دست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر (همان، ۶۰)

۵. ۲. ۵ یاد آوری وظایف مردم در قبال حاکم

اگرچه معری حاکمان را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آنان را به فسق و فجور و جور و ستم متهم می‌کند، در عین حال منکر حق و حقوق آنان بر مردم نیست و حاکم را گاه متخلق به از برخی فضایل اخلاقی می‌داند. لذا جایز ندانسته که رعیت، فضایل او را نادیده بگیرند و فقط رذایل را ببینند:

یا والی المصرِ و الإقليمِ هل حَفِظَتْ صنائعُ لک أم کلُّ امرئ ناسی
(معری، ۲۰۰۱: ۱/۵۷۱)

ترجمه: «ای حاکم شهر آیا مردم احسان و نیکی‌ات را ارج می‌نهند یا به دست فراموشی می‌سپارند.»

گاهی نیز اطاعت از حاکم را واجب دانسته و فضل حاکمان را در صیانت از حقوق مردم گوشزد می‌نماید و آنان را در ظلم و جورشان معذور می‌داند. شاید او از باب هزل و استهزا چنین سخنانی بر زبان آورده است:

و اخش الملوکَ و یاسیرها بطاعتِها فأولئک للأرض مثل الماطر السَّانی
إن یظلموا فلهم نفعٌ یعاشُ بهِ و کم حَمُوک برجلٍ أو بفُرسان
(همان، ۴۷/۳)

ترجمه: «هراس پادشاهان در دل ننگه دار و با فرمانبرداری آنان را همراهی کن که پادشاه چون بارانی است که زمین را سیراب می‌کند/ اگر ظلمی مرتکب شوند منفعتی نیز دارند، و چه بسیار مواقع که با پیاده نظام و سواره نظام خود از تو حمایت کردند.»

او در ابیات فوق، فضل حاکم نسبت به رعیت را همچون باران نسبت به زمین می‌داند که اگر گاهی ضرر و زیانی می‌رساند، گاه نیز با سپاهیان خود از آنان حمایت می‌کند. امام علی^(ع) نیز نزدیک به همین مضمون بر ضرورت وجود حاکم - هرچند فاجر - تأکید می‌نماید:

«لا بد للناس من أميرٍ برٍّ أو فاجرٍ يعملُ فی إمرتهِ المؤمنُ و یستمتعُ فیها الکافرُ... و یقاتلُ به العدوُّ و تؤمن به السبیلُ: مردم ناگزیر از امیر و حاکم‌اند یا نیکوکار و یا بدکار، تا در سایه حکومت وی مؤمن به کار خویش پردازد و کافر نیز از مواهب زندگی بهر مند گردد... و به کمک وی با دشمنان مبارزه گردد و جاده‌ها امن و امان شود.» (خطبه ۴۰)

سعدی نیز از مردم می‌خواهد قدردان پادشاه دادگر باشند و مقام و منزلت او نزد خود ننگه دارند و حق نعمتش به جای آورند:

بزرگی ازو دان و نعمت شناس
اگر شکر کردی بر این ملک و مال
که زایل شود نعمت ناشناس
به مالی و مُلکی رسی بی زوال
(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۱۰)

اگر معری رابطهٔ حاکم و رعیت را همچون رابطهٔ باران و زمین می‌داند، سعدی این رابطه را چون رابطهٔ شبان و رمه می‌داند و بر این امر بارها در آثار خود تأکید کرده است. گاه نیز رابطهٔ این دو را چون رابطهٔ درخت و ریشه دانسته می‌گوید:

رعیت چو بیند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
(همان، ۱۹۴)

و از این روست که سعدی نیز چون معری مردم را به فرمانبرداری از حاکمان دعوت نموده می‌گوید:

مهرتری در قبول فرمانست
هر که سیمای راستان دارد
ترک فرمان دلیل حرمانست
سر خدمت بر آستان دارد
(همان، ۵۳)

۶. ۲. ۵ خدمات متقابل حاکم و رعیت

معری معتقد است، میان حاکم و رعیت هیچ تفاوتی نیست و هر یک بر حسب جایگاه خود وظیفه‌ای دارد که باید آن را به نیکی به انجام رساند:

و الناس بالناس من حضر و بادیه
و كل عضو لأمیر ما یمارسه
بعض لبعض و إن لم یشعروا خدَم
لا مشی بالكف بل تمشی بك اللدَم
(معری، ۲۰۰۱: ۲۸۹/۲)

ترجمه: «مردم اعم از شهری و روستایی - هر چند که خود ندانند - خدمتگزار یک-دیگرند. / هر عضوی از تن وظیفه‌ای دارد، با دست نمی‌توان راه رفت، بلکه با پا باید ره سپرد.»

سعدی نیز در حکایتی از گلستان پس از دعوت پادشاه به رعیت‌نوازی می‌گوید:

بنی آدم اعضای یک‌دیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
که در آفرینش ز یک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۰)

نتیجه‌گیری

از آنچه در این نوشتار ذکر شد نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. نگاه دو شاعر به مقولهٔ حکومت و حاکمان و رابطهٔ بین حاکم و رعیت تا حدودی یکسان است؛ چرا که هر دو نگاهی اصلاح‌طلبانه به رفتار و منش صاحبان قدرت و مردم دارند و گاه با پند و اندرز و گاه با نقد و نکوهش در پی اصلاح زمامداران و آشنا نمودن آنان با مبانی انسانی، اصول دینی و اخلاقی هستند. به دیگر سخن، هر دو شاعر

۱۸۰/ در آمدی بر اندیشه‌های سیاسی سعدی شیرازی و ابوالعلاء معری

حکومت را جدای از اخلاق فردی و دینداری نمی‌دانند و بر این باورند که حاکم باید فردی دادگر، دیندار، متواضع، مردم‌مدار، پرهیزگار و... باشد.

۲. رویکرد دو شاعر در قبال حکومت رویکردی اصلاح‌طلبانه است؛ اما لحن انتقادهای سعدی از حاکمان نسبت به ابوالعلاء نرمتر، ملایمتر و نصیحت‌آمیزتر است و در بسیاری از مواقع انتقادهای خود را با مدح و ستایش در هم می‌آمیزد؛ در حالی که لحن انتقادهای ابوالعلاء بر خلاف سعدی تند و بی‌پروا و گاه تهاجمی است.

۳. معری بر خلاف سعدی که صریح از پادشاهان دادگر گذشته نام می‌برد، هرگز از پادشاه و خلیفه‌ای آشکارا نام نمی‌برد و ترجیح می‌دهد که از آنان با نام حاکمان صالح یاد کند، البته چنین به نظر می‌رسد که منظور او از حاکمان صالح خلفای راشدین است.

۴. مجموع شواهدی که از آثار این دو شاعر عرضه شد، علاوه بر آشکار ساختن همگونی‌های نگرش آن دو به مقوله سیاست و رابطه حاکم و رعیت، احتمال تأثیرپذیری سعدی از معری را تقویت می‌کند؛ هر چند احتمال توارد افکار یا بهره‌گیری از منبع مشترک را، نمی‌توان از نظر دور داشت؛ اما قدر مسلم سعدی در مدت بیش از دو دهه که در عراق و شام زیسته است با افکار، اندیشه‌ها و اشعار معری که آن روزها نام او در این دو سرزمین بر سر زبانها بوده، آشنایی یافته و چه بسا اندیشه‌های او را ناخود آگاه در سروده‌ها و نوشته‌های خود به کار گرفته است. لذا این انتقادهای اجتماعی و رویکرد سیاسی، سعدی را به معری بسیار نزدیک می‌کند؛ زیرا معری در این دو زمینه، هم در ادبیات عربی شاخص و هم از این منظر پیشگام است.

منابع و مأخذ

۱. امین، سید حسن. (۱۳۸۴). ادبیات معاصر ایران؛ تهران: انتشارات دایره‌المعارف ایران شناسی.
۲. حسین، طه. (بی تا). تجدید ذکری اُبی‌العلاء؛ القاها: دارالمعارف.
۳. حمیدی، محمد محسن. (۱۳۷۹). بیم و امید، رویکردهای سیاسی در ادبیات فارسی؛ تهران: نشر سفیر.
۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). نقد ادبی؛ چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
۵. سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۶). کلیات سعدی؛ تصحیح محمد علی فروغی، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
۶. رضی، الشریف ابوالحسن. (۱۳۸۱). نهج البلاغه؛ ترجمه علی اصغر فقیهی، قم: انتشارات مشرقین.

۷. ظهیری ناو، بیژن و عمران پاک مهر. (۱۳۸۷). «اندیشه‌های سیاسی و حکومتی سعدی در بوستان و گلستان»؛ پژوهشنامهٔ علوم انسانی، شمارهٔ ۵۸، تابستان، صص ۹۹-۱۲۲.
۸. کیالی، سامی. (۱۹۴۵). الإضطراب السياسي في عصر أبي العلاء؛ المهرجان الألفی لأبی العلاء المعری، دمشق: المجمع العلمي العربی.
۹. معری، أبوالعلاء. (۲۰۰۱). دیوان لزوم ما لا یلزم؛ شرح کمال الیازجی، بیروت: دارالجیل.
۱۰. میلانی، عباس. (۱۳۸۷). تجدد و تجدد ستیزی در ایران؛ چاپ هفتم، تهران: نشر اختران.
۱۱. نکدی، عارف. (۱۹۴۵). أبوالعلاء و آراؤه فی الإصلاح الإجتماعی؛ المهرجان الألفی لأبی العلاء المعری، دمشق: المجمع العلمي العربی.
۱۲. وامقی، ایرج. (۱۳۷۹). «شجاعت اخلاقی سعدی در آثارش»؛ سعدی‌شناسی، دفتر دوم، به کوشش کورش کمالی سروسستانی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
۱۳. همایونی، صادق. (۱۳۷۹). «فولکلور و گلستان سعدی»؛ سعدی‌شناسی، دفتر سوم، به کوشش کورش کمالی سروسستانی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره نهم، پاییز ۱۳۹۱
مقدمة فى الاتجاهات السياسية فى آثار سعدى الشيرازى و أبى العلاء المعرى*

سيد مهدي مسبوق
الأستاذ المساعد بجامعة بوعلی سینا همدان
على عزيزى
الماجستير بجامعة بوعلی سینا همدان
محمد آهى
الأستاذ المساعد بجامعة بوعلی سینا همدان

الملخص

يعدّ أبو العلاء المعرى من أبرز الشعراء العرب فى القرنين الرابع و الخامس الهجريين، وقد اشتهر بأنّه لم يدّخر جهداً فى نقد الشرائح الاجتماعية المختلفة حيث قد عالج فى شعره القضايا السياسية و الاجتماعية و تحدث عن ذوى السلطان و العلاقات القائمة بين الحاكم و الرعية. و عمل على ترشيد المجتمع إلى المثل العليا. فمن ثم يعد من أئمة الأدب التعليمى فى اللغة العربية. و سعدى الشيرازى بسبب ما أورده فى بوستان و كلستان و نصيحة الملوك من المعانى الأخلاقية و نقد تصرفات ذوى- السلطان و الناس، يعدّ من رواد الأدب التعليمى فى اللغة الفارسية. هذا البحث يسلط الضوء على الاتجاهات السياسية لهذين الشاعرين و موقفهما من الحكم و الحكام و الوظائف المتقابلة بين الحاكم و الرعية. و يخلص إلى أنّ للشاعرين نظرة إصلاحية إلى أعمال الحكام و الرعايا و أنّهما عملاً على توعية الحكام و ترشيدهم إما بالنصح و العظة و إما باللوم و التعنيف. و لكنّ هناك فرقاً أساسياً بينهما، و هو أنّ لغة سعدى ألين و أنصح من نظيره الذى اختار لغة لاذعة ثائرة.

الكلمات الدليلية

الأدب و السياسة، الأدب المقارن، سعدى الشيرازى، أبو العلاء المعرى.

تاريخ القبول: ۱۳۹۱/۱۰/۱۱

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: smm.basu@yahoo.com